

دوستی در آیات قرآن و مثنوی مولوی

سید محمد جواد فاضلیان



یکی از داستان‌هایی زیبایی مثنوی داستان دباغ در بازار عطاران است.

دبّاغی که کارش پیراستن پوست احشام از مدفوع و کثافات بود، روزی گذارش به بازار عطر فروشان افتاد. بوی خوش عطرهاى مختلف فضای بازار را آکنده بود و مشام عابران را می نواخت. اما این دبّاغ نگون بخت از آنجا که شامه‌اش به بوی مدفوع عادت کرده بود، از بوی عطر کلافه شد و همانجا بر روی زمین افتاد و مدتی روی زمین بیهوش و بی حرکت ماند. مردم از چپ و راست گرد او جمع شدند و هر یک از آنان می کوشید او را به هوش

آورد. یکی گلاب به سر و صورتش می زد، و دیگری عود و عنبر می سوزاند. این درمان‌ها هیچکدام حالش را به جا نیاورد و همچنان بی‌هوش بر روی زمین بود. تا اینکه این جریان به گوش یکی از برادرانش رسید. او به محض اطلاع، مدفوعی متعفن به دست گرفت و دوان دوان خود را به بازار عطاران رسانید و با چالاکی صفوف فشرده جمعیت را از هم شکافت و بر سر دبّاغ بیهوش رفت و آن مدفوع را به بینی او نزدیک کرد. پس از مدتی دبّاغ تکانی خورد و سپس به هوش آمد و از جا برخاست. همه حاضران از این امر، سخت تعجب کردند.

هر که را مشک نصیحت سود نیست
لا جرم با بوی بد خو کردنی است

این داستان به دنبال بیان تناسبات مختلف انسان بین او و انتخاب‌هایش، دوستانش، برون و درونش، افکار و گفتارش، گفتار و عملکردش، اعمال و عاداتش، عادات و شخصیتش و... خلاصه شخصیت و سرنوشتش می‌باشد.

در این نوشتار نگاهی به آیات قرآن، روایات و تمثیلاتی از مثنوی مولوی خواهیم داشت. اما نخست باید گفت که جهان آکنده از تناسب‌هاست:

تناسب بین کرات آسمانی، زمین و خورشید، ساختمان موجودات زنده و تمامی پدیده‌هایی آفرینش. در سوره الرحمن آیه ۵ می‌خوانیم: «الشمس والقمر بحسبان» خورشید و ماه بر حسابی (روان) اند «الا تطغوا فی میزان» (سوره الرحمن، آیه ۵) (تا مبدا از اندازه در گذرید) و شما نیز میزان‌ها و تناسب‌ها را بر هم نزنید. در سوره نور آیه ۲۶ می‌فرماید: «الخبیثات للخبیثین والخبیثون للخبیثات والطیبات للطیبین والطیبون للطیبات اولئک میرؤون ممّا یقولون لهم مغفرة و رزق کریم» «زنان پلید برای مردان پلیدند و مردان پلید برای زنان پلید و زنان پاک برای مردان پاکنده و مردان پاک برای زنان پاک اینان از آن‌چه دربارهٔ ایشان می‌گویند بر کنارند برای آنان آمرزش و روزی نیکو خواهد بود.

و خلاصه پاکی‌ها از آن پاکان است و پلیدی‌ها از آن پلیدان است.

در سوره اعراف آیه ۵۸ می‌خوانیم: «والبلد الطیب یرج نباته یاذن ربّه و الذی خبث لا یرج إلا نکدا کذلک نصرف الایات لقوم یشکرون»؛ و زمین پاک (و آماده) گیاهش به اذن پروردگارش برمی‌آید و آن (زمینی) که ناپاک (و نامناسب) است (گیاهش) جز اندک و بی‌فایده بر نمی‌آید؛ این‌گونه آیات (خود) را برای گروهی که شکر می‌گزارند گونه‌گونه بیان می‌کنیم. از کوزه همان برون تراود که در اوست.

تناسب با الگو

یکی از مهمترین انتخاب‌های انسان، الگو است. بسیاری از انسان‌ها به ویژه جوانان، ناخودآگاه به رنگ الگوی خویش در می‌آیند.

در سوره اسراء آیه ۷۱ آمده است: «یوم ندعو کلّ أناس بآمامهم فمن أوتی کتابه بيمينه فأولئک یرؤون کتابهم



«ولا یظلمون فتیلاً» (یادکن) روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان فرا می‌خوانیم پس هر کس کارنامه اش را به دست راستش دهند آنان کارنامه خود را می‌خوانند و به قدر سرمویی به آنها ستم نمی‌شود.

بنده کی مرد روشندل شوی
به که بر فرق سر شاهان روی
امروزه ابر رسانه‌ها وغول‌های تبلیغاتی، تگرگ‌هایی از الگوهای اهریمنی ضد ارزش و اخلاق را بر مخاطبان فرو می‌ریزند و شور بختانه، به هدف‌های از پیش تعیین شده خود نیز می‌رسند.
با توجه به این شبیخون در انتخاب الگوهای ارزشی و اخلاقی باید نهایت دقت و وسواس را به کار گرفت.

تناسب درون با گفتار

علی (ع) فرمود: «ما أضر احد شیئاً إلا ظهر فی فلتات لسانه و صفحات وجهه» یعنی هیچ‌کس چیزی را پنهان نمی‌کند مگر اینکه در لغزش‌های گفتاری یا حالت‌های چهره‌اش هویدا می‌شود.

پیامبر (ص) هم فرمود: «من أسر سریره ألبسه الله رداءها إن خيراً فخیراً وإن سراً فشرّاً»؛ یعنی اگر کسی رازی را پنهان کند خداوند لباسی را از همان راز بر او می‌پوشاند اگر آن راز، خوب باشد لباس زیباست و اگر بد باشد لباس زشت است. البته بخشی از پنهان کاری‌ها در دنیا و بخشی دیگر، در رستاخیز آشکار می‌شود.

چون توی سوی دوزخی پس هوش دار
ور تو جزو جنتی ای نامدار
جزو سوی کل خودگیر قرار
عیش تو باشد زجنت پایدار
تلخ با تلخان یقین ملحق شود
کی دم باطل قرین حق شود؟

در سوره طارق آیه ۹ آمده است: «یوم تبلی السرائر» (آن روز که رازها (همه) فاش شود).

تناسب با دوست

معمولاً انتخاب دوست بر اساس «قدر مشترک» دو شخصیت در هدف، انگیزه و علاقه‌هاست.

در حکایتی در مثنوی آمده است:
آن حکیمی گفت دیدم همتگی
در عجب ماندم بجستم حالشان
در بیابان زاغ را با لک لکی
تا چه قدر مشترک یابم نشان
خود بدیدم هر دوان بودند لنگ!
چون شدم نزدیک، من حیران ودنگ
چون دو کس بر هم زندی هیچ شک
در میانشان هست قدر مشترک!

روزی جالینوس به همراهان خود گفت: به طبیب بگویید فلان دارو را به من بدهد. یکی از همراهان با شگفتی گفت: ای ذوفنون! این دارو برای درمان جنون است؛ شما که مجنون نیستید چرا این دارو را طلب می‌کنید؟ جالینوس گفت: دیوانه‌ایی در من نظر کرد و چشمک زد و آستینم را به نشانه دوستی چنان کشید که پاره شد، اگر من مجانست و قدر مشترکی با او نداشتم او چنین کاری نمی‌کرد!